



فلسفه را باید چنان فن اندیشیدن و خردورزی و نقادی تعلیم داد

فلسفه را باید چنان فن اندیشیدن و خردورزی و نقادی تعلیم داد. نتیجه این رویکرد نه مشت‌های حفظیات بلکه دست یافتن به یک مهارت است؛ مهارت تفکر، تجزیه و تحلیل، استدلال، نقادی و سنجش آرا و اندیشه‌ها.

فلسفه را باید چنان فن اندیشیدن و خردورزی و نقادی تعلیم داد. نتیجه این رویکرد نه مشت‌های حفظیات بلکه دست یافتن به یک مهارت است؛ مهارت تفکر، تجزیه و تحلیل، استدلال، نقادی و سنجش آرا و اندیشه‌ها.

به گزارش خبرنگار مهر، محمد فناپی اشکوری استاد فلسفه تطبیقی ۲۳ دی ماه در جمع نمایندگان دبیران فلسفه استان‌های کشور در قم سخنرانی کرد.

متن مشروح این سخنرانی در ادامه از نظر می‌گذرد؛

فلسفه در معنای دقیق تر آن، تفکر عقلی روشمند و نظام مند درباره اصول بنیادین هر موضوعی است. فلسفه به نظری و عملی تقسیم می‌شود. در فلسفه نظری در پی کشف حقیقت اشیا و بنای یک نظام فکری هستیم. برپایه این نظام فکری، در فلسفه عملی از راه نیل به سعادت فردی و جمعی جستجو می‌کنیم. فلسفه نظری به عدد موضوعات قابل بحث فلسفی، شعب گوناگون پیدا می‌کند.

فلسفه پیش از سقراط بیشتر در پی شناخت طبیعت بود. آنها مباحثی همچون اصل مادی اشیا، اجزاء تشکیل دهنده اشیا، و حرکت و سکون را طرح می‌کردند. با فضایی که سوفسطائیان به وجود آوردند، زمینه برای طرح مباحث انسان شناختی فراهم شد. سقراط به انسان و خودشناسی توجه کرد و دغدغه اصلی او شناخت فضیلت و سعادت بود. افلاطون و ارسطو در پی شناخت واقعیت در کلیت آن بودند و اصول کلی معرفت بشری و چارچوب علوم را پی ریزی کردند.

فلسفه‌های هلنی همچون فلسفه کلی و رواقی و اپیکوری بیشتر دغدغه‌های انسانی داشتند و نیک زیستن انسان مسئله محوری آنها بود. برخی ریاضت و برخی لذت را مورد توجه قرار دادند. فلسفه نوافلاطونی با بهره‌گیری از فلسفه یونانی بویژه فلسفه افلاطون و یهودیت و معنویت شرقی به فلسفه‌ای عرفانی رسید که در جستجوی وحدت و پرواز تنها به سوی آنها بود. آنها نوعی حکمت اشراقی را تأسیس کردند. فلسفه یهودی، مسیحی و اسلامی در پی تلفیق حکمت و شریعت بودند. در این تلفیق فلسفه و معرفت دینی داد و ستد متقابل دارند. فلسفه با بهره‌گیری از آموزه‌های دینی و الهام‌گیری از آن آموزه‌ها توسعه و غنا می‌یابد و معرفت دینی با استفاده از شیوه تفکر فلسفی چارچوب عقلانیت را طراحی می‌کند.

شاید بتوان گفت بطور کلی سه جریان اصلی فلسفی در تاریخ دیده می‌شود: فلسفه‌های عقلی، فلسفه‌های اشراقی، و در نهایت فلسفه‌های دینی. فلسفه‌های عقلی منبع معرفت را عقل و حس می‌دانند. فلسفه تجربی هم نوعی فلسفه عقلی است، منتها سرمایه اولیه معرفت را حس می‌داند که عقل با تفکر و تجزیه و تحلیل آن به شناخت عمیقتر می‌رسد. در این نگاه برای نیل به سعادت نیز راهی جز استفاده از حس و تجربه و تفکر عقلی نیست.

فلسفه اشراقی در صور گوناگون آن مانند فلسفه نوافلاطونی و حتی فلسفه بودا بر آن است که علاوه بر تفکر عقلی، سلوک باطنی برای رسیدن به اشراق ضروری است و با استفاده از این دو منبع می‌توان به حقیقت و سعادت رسید.

دین می‌آموزد که تفکر و سلوک لازم اند اما کافی نیستند، بلکه در کنار آنها چراغ هدایت وحی لازم است و تفکر و سلوک زیر چراغ هدایت وحی و دین حق انسان را به حقیقت و سعادت ممکن و مطلوب می‌رساند. غیر از تفکر و تهذیب عنصر مهم دیگر، ایمان و در پی آن عمل صالح است.

فلسفه مسیحی در تاریخش به دو مشکل برخورد: یکی وجود عناصر ضد عقلی در الهیات مسیحی و دیگر منازعات داخلی بین عقل‌گرایان و ایمان‌گرایان که این هم ریشه در مشکل نخست دارد.

فلسفه اسلامی با عقلانیت اسلامی تقویت شد، اما منازعات داخلی و جریان های عقل ستیز مانع پیشروی آن بودند. به رغم مخالفتها و تکفیرها، فلسفه اسلامی در حکمت نظری شکوفا شد، اما در حکمت عملی بویژه حکمت اجتماعی آنچنان که شایسته بود شکوفا نشد، چنانکه رشد علوم طبیعی نیز در مقطعی از تاریخ فرهنگ اسلامی متوقف شد و این یکی از علل عقبماندگی مسلمین است.

عصر حاضر عصر طلایی برای شکوفایی همه جانبه فلسفه اسلامی است. مقتضی، نیاز و زمینه برای رشد و توسعه فلسفه اسلامی بیش از هر زمان دیگری فراهم است. موانع و مخالفت ها گرچه وجود دارد، اما اگر عزم و تدبیر باشد می توان بر آنها فائق آمد و فلسفه اسلامی را وارد مرحله تازه ای ساخت؛ مرحله ای که فلسفه علاوه بر کاربرد الاهیاتی پیشین، می تواند به سهم خود نقش تعیین کننده ای در تمدن سازی ایفا نماید.

اینجاست که آموزش عمومی فلسفه به ویژه در دبیرستانها اهمیت پیدا می کند. در این زمینه چند نکته اهمیت دارد. نخست اینکه فلسفه نباید به عنوان مجموعه ای از اصطلاحات و مسائل و آراء فلاسفه عرضه شود و از دانش آموز انتظار رود که آنها را برای موفقیت در امتحان حفظ نماید. این گونه فلسفه آموزی تنها ثمره اش نیاموختن فلسفه و نفرت پیدا کردن از فلسفه است. فلسفه را باید چونان فن اندیشیدن و خرد ورزی و نقادی تعلیم داد. نتیجه این رویکرد نه مشتی حفظیات بلکه دست یافتن به یک مهارت است: مهارت تفکر، تجزیه و تحلیل، استدلال، نقادی، و سنجش آراء و اندیشه ها.

نکته دوم این است که فلسفه را نباید در مباحث سنتی و کلاسیک آن که عمدتاً حول محور مباحث متافیزیکی و هستی شناختی است محدود نمود؛ بلکه باید چنان دید که تفکر فلسفی در همه عرصه های مرتبط با حیات بشر جاری است. فلسفه در این تلقی خردورزی در همه اموری است که برای ما اهمیت دارد: از هستی و معرفت و طبیعت و جامعه و تاریخ تا دین و اخلاق و عرفان و سبک زندگی و سیاست و هنر. باید این ذهنیت را تصحیح کرد که فلسفه را صرفاً بحث از اموری متعالی و ماورایی و دور از دسترس می بیند. فلسفه یعنی تفکر در همه آنچه در زندگی روزمره با آن سروکار داریم، از پیچیده ترین موضوعاتی که ذهن یک اندیشمند را مشغول می کند تا عادی ترین مسائلی که یک انسان معمولی و حتی یک کودک روزانه با آن مواجه است.

نکته سوم مربوط به هنر در عرضه فلسفه است. فلسفه معروف است به مغلق و دشوار فهم بودن. بخشی از این دشواری مربوط به فلسفه بطور کلی نیست، بلکه مربوط به برخی از شعبه ها و شاخه های فلسفه یا فیلسوفان خاصی (مثل هگل و هایدگر) است. هیچ ضرورتی ندارد در آموزش فلسفه به غیرمتخصصان ابتدا سراغ آن شاخه ها و منابع دشوار فلسفه برویم. بخشی از دشواری های مربوط به زبان فیلسوفان را می توان با کوشش برای ساده سازی غلبه کرد. اینجاست که نگارش متون مناسب برای گروه ها و سطوح گوناگون اهمیت پیدا می کند. لازم نیست و اساساً ممکن نیست همه فلسفه یکجا آموزش داده شود. در طرح مباحث می توان و ضروری است متناسب با سطح ذهنی و علمی مخاطب مطالب را انتخاب و ارائه کرد.

در اینجا باید بر نقش معلم و استاد تأکید کرد. متن درسی هرگونه که نوشته شود به تنهایی برای غلبه بر دشواری های آموزش فلسفه کافی نیست. بخش مهمی از کار به عهده معلم است. معلم باید از دانش عمیق فلسفه برخوردار باشد و آگاهی او از فلسفه بسی بیشتر و عمیق تر از آن چیزی باشد که در کتاب درسی آمده است. در این زمینه برگزاری دوره های آموزشی برای معلمان محترم لازم به نظر می رسد. علاوه بر این، معلم باید در امر تعلیم هنرمند باشد. معلم می تواند با توجه به شناختی که از مخاطب دارد با بکارگیری فنون تعلیم دست دانش آموز را بگیرد و گام به گام با او حرکت کند و با مهارت و هنرش فلسفه را به درسی جذاب و شیرین تبدیل کند. روش گفتگوی سقراطی (دیالکتیک) یک الگوی خوب در این زمینه است.